

نقش دین در تعریف هویت ایرانی: تعامل روحانیت و دربار قاجار



• حدیث روح پرور

چکیده

دوران قاجار (۱۷۸۵-۱۹۲۵) نقطه عطفی در تاریخ ایران معاصر است، چراکه در این دوره رابطه میان دین و دولت به شکلی نظام‌مند بازتعریف شد. این مقاله با رویکردی گفتمانی، به بررسی نقش روحانیت شیعه در روایت «ایرانی بودن» در تعامل با دربار قاجار می‌پردازد. پرسش اصلی آن است که چگونه نهاد روحانیت توانست در کنار ساختار سلطنت، به بازتعریف هویت ایرانی بر پایه عناصر مذهب شیعه بپردازد و این روایت مشترک چه سازوکارهایی برای مشروعیت‌بخشیدن به نظم سیاسی داشت. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که در فقدان ارتش دائمی کارآمد و ساختار اداری متمرکز، شاهان قاجار برای حفظ مشروعیت و بسیج نیروهای اجتماعی به حمایت فقهای شیعه نیاز داشتند. در مقابل، روحانیت نیز از این اتحاد استراتژیک برای تحکیم پایگاه اقتصادی و اجتماعی خود بهره برد. این رابطه دیالکتیکی، روایت مسلط «ایرانی بودن» را بر محور هویت دوازده‌امامی شکل داد؛ روایتی که نه تنها در برابر نفوذ غرب و مسیحیان تبشیری مرزهای هویتی تعریف می‌کرد، بلکه زمینه‌های گفتمانی انقلاب مشروطه و متعاقباً انقلاب اسلامی را نیز پی‌ریزی نمود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی :

ایران، قاجار، هویت ایرانی، روحانیت، تشیع، مشروعیت سیاسی، دین.

«ایرانی بودن» همواره مفهومی سیال و در حال بازتولید بوده است؛ روایتی که در هر دوره تاریخی توسط نیروهای اجتماعی و گفتمان‌های مسلط بازتعریف می‌شود. دوره قاجار از این حیث دوره‌ای کلیدی است. در این عصر، دو نهاد «دربار» و «روحانیت» به مثابه کنشگران اصلی عرصه قدرت، روایت خاصی از هویت ملی را پیش کشیدند. این روایت نه صرفاً بازگشت به شکوه شاهنشاهی ایران باستان بود و نه تقلید صرف از خلافت اسلامی، بلکه آمیخته‌ای از تشیع اثنی‌عشری و ساختار ایللی حاکمیت قاجار بود.

پژوهش حاضر در چارچوب نظری «نسبت دانش و قدرت» میشل فوکو و نظریه گفتمان انجام می‌شود. فرضیه اصلی آن است که پیش از مشروطه، یک گفتمان «فقاہت‌محور» شکل گرفت که طی آن، روحانیت با ارائه چارچوب معرفتی مبتنی بر فقه، به نوعی «حکمرانی شبه‌فدرال» قاجار مشروعیت بخشید. در مقابل، دربار نیز با پذیرش نفوذ علما در عرصه‌های اجتماعی و قضایی، این نظم گفتمانی را تثبیت کرد.

این مقاله ابتدا به بسترهای تاریخی ظهور این گفتمان مشترک می‌پردازد، سپس سازوکارهای اقتصادی و اجتماعی تثبیت آن را تحلیل می‌کند و در پایان، پیامدهای این روایت دوگانه را در مواجهه با مدرنیته و انقلاب مشروطه واکاوی می‌نماید.

۱. بسترهای شکل‌گیری گفتمان مشترک: ضعف دولت و قدرت علما

دولت قاجار در مقایسه با شاهنشاهی‌های متمرکز اروپایی، دولتی ضعیف با ساختاری ایللی و نامتمرکز بود. فقدان ارتش دائمی مدرن و نظام اداری کارآمد، شاهان قاجار را در موقعیتی قرار داد که نتوانند صرفاً بر قدرت نظامی یا بوروکراسی دولتی تکیه کنند. در چنین شرایطی، «مشروعیت» به کالایی کمیاب و حیاتی تبدیل شد.



دربار قاجار برای جبران این ضعف ساختاری، ناچار به ائتلاف با نیروهای اجتماعی قدرتمند روی آورد. در این میان، روحانیت شیعه برجسته‌ترین متحد استراتژیک بود. برخلاف بسیاری از حکومت‌های سنی که روحانیت را در ساختار قدرت ادغام می‌کردند (مانند عربستان سعودی)، در سنت شیعی، روحانیت همواره نوعی فاصله انتقادی با حاکمیت داشته است. با این حال، در دوره قاجار نوعی

«تفاهم عملی» شکل گرفت: شاهان قاجار خود را حامی مذهب شیعه و پناه‌دهنده علما معرفی می‌کردند و در مقابل، فقها نیز با صدور فتوا، جهاد علیه دشمنان خارجی (به ویژه روسیه تزاری) را واجب می‌شمردند و بدین ترتیب، زمینه بسیج مردمی را برای دربار فراهم می‌آوردند.

این رابطه را نمی‌توان یک‌سویه تلقی کرد. علما نیز از این اتحاد سود می‌بردند. ارتباط تنگاتنگ روحانیت با بازار و اصناف، بازوی اقتصادی قدرتمندی برای آنها ساخته بود. روحانیون ارشد از طریق نهاد وقف، مالکیت زمین‌های گسترده و ارتباط با بازرگانان، قدرت اقتصادی قابل توجهی داشتند که وابستگی‌شان به دربار را کاهش می‌داد. این استقلال نسبی اقتصادی به آنها اجازه می‌داد تا در مقام «ناصر» و گاه «ناقد» حاکمیت ظاهر شوند، نه صرفاً «ابزار» مشروعیت‌بخش.



۲. بازتعریف هویت ایرانی: تشیع به مثابه مرز و محتوا

یکی از مهم‌ترین کارکردهای این گفتمان مشترک، بازتعریف «ایرانی بودن» بود. در دوران قاجار، هویت ایرانی از مؤلفه‌های پیشامدرن (مانند نسب و زبان) به سمت مؤلفه‌های مذهبی و طائفه‌ای حرکت کرد. تشیع دوازده‌امامی به مرز جدایی «ما» از «آنها» تبدیل شد.

این امر در دو سطح کلان رخ داد:

- اول، در برابر همسایگان سنی‌مذهب (به ویژه عثمانی): روایت قاجار از ایران‌بودگی، کشور را به مثابه «دارالخلافت» و «حصن حصین» تشیع معرفی می‌کرد. در این روایت، شاه قاجار نه صرفاً یک حاکم ایلی، بلکه «حافظ مذهب» و «سایه خدا بر زمین» بود.

- دوم، در برابر استعمار و مبلغان مسیحی: با افزایش نفوذ روسیه و بریتانیا و ورود مبلغان مذهبی مسیحی به آذربایجان و سایر نقاط، روحانیت توانست تهدید سیاسی را به زبانی دینی ترجمه کند. در این گفتمان، مقاومت در برابر بیگانگان نه یک مسئله ملی، که یک «تکلیف شرعی» (جهاد دفاعی) تلقی می‌شد. بدین ترتیب، «ایرانی بودن» رنگ و بوی «مؤمن مجاهد» به خود گرفت.

نکته حائز اهمیت آن است که این روایت تا حد زیادی موفق بود. برخلاف بسیاری از کشورهای اسلامی که روشنفکران سکولار پرچمدار هویت ملی شدند، در ایران، روحانیت همچنان در کانون تعریف «ایرانی واقعی» باقی ماند.

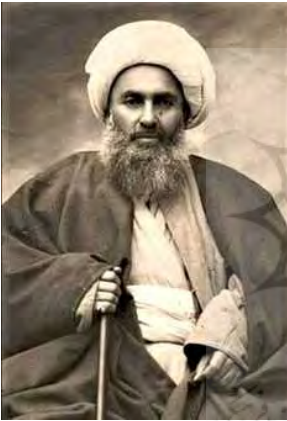
۳. تنش پنهان: درون‌گفتمانی و طلیعه مشروطه

با این حال، گفتمان مذکور یکپارچه و بدون تنش نبود. «اتحاد» بین تخت پادشاهی و منبر وعظ همواره با شکاف‌هایی مواجه بود. مهم‌ترین شکاف به تفاوت در تفسیر «مشروعیت» بازمی‌گشت. درحالی که شاه قاجار خود را صاحب اختیار الهی (به تبعیت از شاهان ساسانی و صفوی) می‌دانست، نظریه شیعی در باب حکومت (به ویژه در غیبت امام معصوم) ذاتاً با تمرکز قدرت مطلق مشکل داشت.

این تنش نهفته در دل مشروطه (۱۲۸۵-۱۲۹۰ ه.ش) فوران کرد.

درحالی که گروهی از علمای اصولی مانند آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی، از پارلمان و محدودیت قدرت شاه حمایت کردند (چراکه آن را جلوگیری از استبداد و مصداق «امر به معروف» می‌دانستند)، گروهی دیگر از فقها (مانند شیخ فضل‌الله نوری) به شدت با مشروطه غربی مخالفت کرده و «مشروع» (حکومت مبتنی بر شرع) را جایگزین آن کردند.

این انشعاب در میان روحانیت نشان داد که گفتمان «ایرانی بودن» شیعه دارای دو قرائت است: قرائت «تکلیف‌محور» که عدالت و نظارت عمومی بر قدرت را بر می‌تابد (و بعدها به حمایت از انقلاب اسلامی انجامید) و قرائت «امنیت‌محور» که هرج و مرج را بزرگ‌ترین تهدید می‌داند و از استبداد روشن‌گرانه حمایت می‌کند.



شیخ فضل‌الله نوری

۴. تداوم گفتمان در دوران معاصر

اگرچه سلسله قاجار در ۱۳۰۴ ه.ش سقوط کرد، روایت گفتمانی که آنها در ساخت آن سهیم بودند، از میان نرفت. رضاشاه پهلوی تلاش کرد «ایرانی بودن» را بر محور ناسیونالیسم باستان‌گرا و سکولاریسم بازتعریف کند. با این حال، این پروژه با مقاومت عمیق همان ساختار گفتمانی قاجاری مواجه شد. در نهایت، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ را می‌توان پیروزی نهایی قرائت «تکلیف‌محور» گفتمان شیعی در برابر قرائت سلطنتی (چه قاجاری و چه پهلوی) دانست.



شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» بازتولیدی مدرن از همان مرز هویتی بود که در دوره قاجار توسط روحانیت در برابر مسیحیان تبشیری و استعمار روس و بریتانیا کشیده شد. بدین ترتیب، نقش دین در روایت ایرانی بودن، فراتر از یک دوره تاریخی خاص، به یک ساختار ژرف و پایدار در فرهنگ سیاسی ایران تبدیل شد.

نتیجه گیری

بررسی گفتمان دربار قاجار و روحانیت نشان می‌دهد که «ایرانی بودن» در قرن نوزدهم نه از طریق نژاد، نه از طریق مرزهای جغرافیایی ثابت، بلکه عمدتاً از طریق هویت مذهبی شیعی دوازده امامی روایت می‌شد. این روایت حاصل یک رابطه دیالکتیکی بود: از یک سو، دولت ضعیف قاجار برای کسب مشروعیت و بسیج نیرو به فقها نیاز داشت. از سوی دیگر، روحانیت با اتکا به پایگاه اقتصادی مستقل (بازار و موقوفات) و نفوذ اجتماعی، توانست خود را به عنوان «مترجم» واقعی هویت ایرانی معرفی کند.

با این حال، این گفتمان خالی از تناقض نبود و در جریان انقلاب مشروطه به اوج شکاف میان قرائت‌های مختلف آن انجامید. در نهایت، این روایت قاجاری-روحانی از ایران‌بودگی چنان ریشه‌دار شد که حتی تلاش‌های سکولاریزاسیون در دوره پهلوی نیز نتوانست آن را از حافظه تاریخی و سیاسی ایرانیان پاک کند. فهم این پیشینه گفتمانی، برای تحلیل تحولات هویتی و سیاسی ایران معاصر ضروری است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- الگار، حامد (۱۴۰۰). دین و دولت در ایران. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس.
- ۲- صبوریان، محسن (۱۳۹۸). تکوین نهاد مرجعیت تقلید شیعه: گفتاری در تحولات سیاسی و اجتماعی روحانیت شیعه در دوره قاجار و پهلوی اول. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- 3- Gleave, Robert. (Ed.). (2004). Religion and Society in Qajar Iran. London: RoutledgeCurzon.
- 4- Qadri, U. (2026). Iran: From Qajar to Revolution—A Brief History of Clerical Authority. Kashmir Reader.